

طبعی باشد مخالف طبیعت دیگر باشد و بنا برین لذت جسمانی
خالص از شوب الم نباشد و چون نفس انسانی جوهری بسیط است
که از تضاد منزله و میراست بر این لذتی که مخصوص کجوه او باشد
لذت خاص تواند بود و آن لذت حکمتست و محبتی که نشاء این
این نوع لذت باشد تمام مراتب محبت بود و آن را عشق تام
و محبت الهی خوانند و ارسطاطالیس انرا فلیطس نقل
میکند که چیزهای مختلف را با هم دیگر التیام و تالف نام خوانند
بود فاما چیزهای متشاکل هم دیگر مشتاق باشند بیکدیگر و در
شرح این گفته که چون جوهر بسیط متشاکل باشند بیکدیگر
مشتاق بر این میان ایشان تألیفی روحانی و اتحادی
معنوی حاصل شود و بتایین مرتفع کرده و بتایین از لوازم
مادی است و در مادیات این نوع تالف خوانند بود و تلام
ایشان بذوات و حقایق متصور نباشد بلکه بنیایات
و سطوح تواند بود و این تلامی بر جبران اتصال نرسد
و چون جوهر بسیط که نفس انسانیست از کدورات جسمانی

بلا

پاک کرده و محبت لذات طبیعی از وجودش و بکمال مناسبت به عالم قدس
مخند شود و بنظر بصیرت شادمان جمال حقیقی نماید و پروانه
صفت مستی خود را در انوار قاهره تجلیات الهی محو گرداند و مقام
وحدت که نهایت مقاماتست برسد و این مرتبه حق العین است
و صاحب این مرتبه را در تعلق مبدن و بجز از ان زیاده فرقی
نباشد چه استعمال قوی بدنی او را از نظر جمال حقیقی باز
ندارد و سعادت آن که دیگر از ادراک نشاء اخروی شرفیست او را
در این نشاء حاصل باشد **تعلیم** امر فرود در ان کوشش که بنیای
جبریلن جمال ان دل را با شئی شرمست با و اچو که در کان در شیب
غیر اتحاد در انتظار فرود اباشی بلی بعد از مفارقت لذت
کلی او اصفی باشد چه هر چند درین نشاء بنور بصیرت از
رقایق انهاد صفات مشاهده وحدت ذات نماید فاما
خالص از شوب تنویر که مقضای نشاء نقل است شواهد
و شهود تام بی عده غمراحت رقیبان مجز و ضلوع نماید
بسر کرده و بنا برین همیشه مشغول و مترصد در این حجاب

Copyright © King Fahd University